جلسه 483

دوشنبه 03/03/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در مخصص مجمل منفصل بود که مردد هست بین اقل و اکثر.

مشهور قائل شده اند که در مقدار مشکوک عام حجت هست وبه عام رجوع می شود. مثلا اکرم کل عالم وبعد بطور مخصص منفصل گفته شد لاتکرم العالم الفاسق و فاسق معلوم نیست که به معنای عاصی هست یا به معنای مرتکب کبیره، نسبت به مرتکب صغیره می شود رجوع کرد به عام منفصل طبق نظر مشهور.

در مقابل برخی مثل آقای زنجانی فرموده اند که وجهی ندارد به عام رجوع کنیم. عقلاء فرق نمی گذارند بین مخصص مجمل متصل و یا منفصل. مولا بگوید اکرم کل عالم و لا تکرم العالم الفاسق که متصل به هم هست، اینجا بگوئیم عرف مجمل می بیند این خطاب را، نسبت به مرتکب صغیره تمسک نمی کند به عام. اما اگر الان بگوید اکرم کل عالم، جلسه تمام بشود، بعد مولا پیغام بدهد که و لاتکرم العالم الفاسق، اینجا بگوئیم عقلاء به عام عمل می کنند این اساسی ندارد.

تقریب این اشکال که سابقا هم در ذهن ما بود این است که خرج از اکرم کل عالم مدلول فاسق. کأنه فرمود من هو مسمی بالفاسق فلاتکرمه. و ما نمی دانیم عالم مرتکب صغیره مسمای بالفاسق هست تا داخل در مخصص منفصل بشود یا نیست که داخل در عام بشود. در حقیقت می شود تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص منفصل. چون مخصص منفصل ما مَن یصدق علیه الفاسق را خارج کرد، شک داریم عالم مرتکب صغیره من یصدق علیه الفاسق هست یا نیست. بازگشت شبهه مفهومیه به شبهه مصداقیه می شود.

ویا تقریب دیگر این است که عقلاء دیگر آن خطاب عام را کاشف نمی دانند از مراد مولا که نسبت به این عالم مرتکب صغیره که شبهه مفهومیه فاسق هست دیگر اکرم کل عالم کشف نوعی خودش را از دست می دهد. این بحث های اصولی که مخصص منفصل ظهور عام را مختل نمی کند بلکه حجیت ظهور را مختل می کند، و حجیت ظهور به مقداری مختل می شود که خاص ما مجمل نباشد، این حرفها حرفهای بافتنی اصولی است. بله، مخصص مجمل نسبت به شبهه مفهومیه اش حجت نیست، لاتکرم العالم الفاسق نسبت به مرتکب صغیره حجت نیست وجلو ظهور تصدیقی اکرم کل عالم را هم نمی گیرد. همه اینها درست. اما آن کشف عقلائی خطاب عام از مراد مولا مختل می شود ولذا عقلاء معلوم نیست که اعتماد به عام بکنند با وجود این مخصص مجمل منفصل.

این تقریب اشکال بر مشهور هست که در شبهه مفهومیه مخصص منفصل مشهور قائل بودند که عام مرجع هست.

به نظر ما این اشکال گاهی درست است. مثلا در خطاب قرآن آمده است که: "فما استیسر من الهدی"، (مثلا می گویم آیه را ترجمه نمی کنم) کسی که حج تمتع بجا می آورد هدی بر او لازم است. البته این اطلاق است، ولی چون این بحث را دیگر در مطلق تکرار نکرده اند ولذا گاهی مثال را از مطلق انتخاب می کنیم کسی دچار توهم نشود. این "فما استیسر من الهدی" اطلاق دارد، هر کجا باشد. دلیل آمده است می گوید لا ذبح الا بمنی. آقای صدر در مناسکشان رسیده اند به این بحث که گاهی شبهه مفهومیه می شود مثلا این سفح الجبل یعنی دامنه کوه دو طرف منا جزء منا هست عرفا یا نیست. شبهه مصداقیه نداریم شبهه مفهومیه است. یعنی عرف نمی دانیم به اینجا منا می گوید یا نه. یا آخر منا به سمت مشعر که می رویم مشخص نیست که حد منا کجاست. ولی شبهه مصداقیه هم نیست. چرا؟ برای اینکه وضع منا بر آن مکان مقدس از قبیل وضع خاص موضوع له خاص است. مثل اینکه خیابان صفائیه وضع شده است بر این مکان شخصی. نمی دانیم از چهار راه بیمارستان تا فلکه صفائیه خیابان صفائیه است، یا از ابتدای ارم. این وضع خاص موضوع له خاص است، شبهه مصداقیه نیست شبهه مفهومیه است. در وضع شک داریم. خب ما هم در وضع منا شک داریم که آیا این مکان جزء منی هست یا نیست. وادی النار که بعضی از حجاج را در آنجا مسکن می دهند جزء منا هست یا نیست. این شبهه مفهومیه است.

آقای صدر ره فرموده: وقتی شبهه مفهومیه منا شد ظاهرش این است که رجوع می کنیم به عموم و اطلاق "فما استیسر من الهدی"، می گوئیم خرج من هذا العموم و الاطلاق جائی که یقینا منا نیست، اما این مکان مشکوک احتمال می دهیم در عموم و اطلاق "فما استیسر من الهدی" باقی باشد. تمسک می کنیم به عموم "فما استیسر من الهدی" برای جواز ذبح قربانی در این مکان مشکوک.

و اگر عمومی نداشتیم رجوع می کنیم به اصل برائت. قاعده اشتغال جاری نمی شود، مجرای اصل برائت است. چون نمی دانیم آن چیزی که بر ما واجب شد مثلا ذبح یا هدی یا مبیت در این مکان مضیق ده هزار متری است، یا در آن مکان موسع پانزده هزار متری. اصل برائت می گوید واجب نشده است بر شما ذبح یا حلق یا مبیت در آن مکان مضیق ده هزار متری. می شود از قبیل اجراء برائت در موارد دوران امر بین تعیین و تخییر. این نظر ایشان است.

بعد از ایشان این مبنا توسعه پیدا کرده است. چون این مبنا را آقای تبریزی هم قائل بود، بعضی از معاصرین هم قائل هستند، وتوسعه داده اند در این مبنا حتی نسبت به کوه صفا و مروه. می گویند جبل صفا وضع خاص و موضوع له خاص است. ما نمی دانیم جبل صفای زمان پیامبر اکرم مثلا صد متر عرضش بود و ارتفاعش هم مثلا پنجاه متر بود، یا نه مثلا عرضش پنجاه متر بود و ارتفاعش بیست متر که الان هست مثلا. چون وضع خاص و موضوع له خاص است وجوب می رود روی آن واقع. یعنی نمی دانیم شارع به ما گفته است واجب است سعی کنی بین این مکان کوچک یا واجب است سعی کنی بین این مکان بزرگ که عرضا باند جدید مسعی را هم در بر می گیرد و ارتفاعا هم طبقه دوم مسعی را در بر می گیرد. می گویند اصل برائت می گوید واجب نشده است بر ما سعی در آن مکان مضیق. دوران امر بین تعیین وتخییر است. چون وضع خاص موضوع له خاص است این مطالب پیش آمده است. چون وضع خاص موضوع له خاص است یعنی این واقع و این معنای موضوع له مردد است بین اقل واکثر، و این معنای موضوع له متعلق وجوب است. پس متعلق وجوب می شود مردد بین اقل و اکثر، یا به تعبیر دقیقتر مردد است بین تعیین و یا تخییر. اصل برائت جاری می کنند.

اقول: به نظر ما اشکال به این مبنا این است که اولا: وقتی که ما یک خطاب عام یا مطلق داریم، می گوید "فما استیسر من الهدی"، بعد می آید می گوید لا ذبح الا بمنی، برفرض شبهه مفهومیه باشد که سفح الجبل هل من منی أم خارج من منی کما یقول به السید السیستانی که سفح الجبل جزء منی نیست چون منا اسم وادی است. چون اسم وادی هست که منا دره مانند هست لذا سفح الجبل جزء منا نیست. حالا ما شک داریم، واین را هم قبول می کنیم که شبهه مفهومیه منا است. اما جناب آقای صدر! وقتی مولا یکجا گفت قربانی واجب است در حج. خب اگر ما بودیم و این خطاب می گفتیم در هر کجا باشد ولو در شهر خودتان. ولی دلیل آمد گفت لا ذبح الا فی منی، این کشف نمی کند که آن خطاب در مقام بیان نبوده است از حیث مکان؟ و واقعا عرف اینجور که شما مشی می کنید مشی می کند که این مقدار مشکوک که از منا هست یا نیست این داخل است در"فما استیسر من الهدی"؟. عرف می گوید وقتی شرط مکان نگذاشته بودند در خطاب عام و حالا شرط مکان گذاشتند و این مکان مردد است بین اقل واکثر، کشف می کنیم که دیگر خطاب عام ما در مقام بیان شرط مکان نبوده است. مثلا یک خطاب می گوید اغسل وجهک، یک خطاب می گوید لا یجزی الا الماء. حالا این مایعی که مقداری در آن نمک ریختیم که مشخص هم هست یک لیتر آب و نیم گرم نمک، که شبهه مفهومیه آب است. به عرف که می گوئیم عرف می گوید ما نمی دانیم این آب است یا نه، یا لااقل مجمل لنا است، عرف شاید بداند ولی من خودم نمی دانم که عرف به این آب می گوید یا آب نمک می گوید. شبهه مفهومیه ماء. اما جناب آقای صدر! عموم یا اطلاق اغسل وجهک بود و این خطاب گفت لایجزی الا الماء، عرف می گوید دیگر آن اغسل اطلاق ندارد و در مقام بیان نبود که اغسل بکل مایع. نه اینکه بگوئیم در شبهه مفهومیه ماء رجوع می کنیم به اطلاق خطاب اغسل.

اینکه ما عرض می کنیم آقای صدر در بحوث فقه 1/154 صریحا استدلال می کند و تمسک می کند به عموم اغسل در شبهه مفهومیه ماء. گفت اغسل، نگفت اغسله بالماء. اطلاقش می گوید إغسله بأی مایع. این هم آمده می گوید لابد من الغسل بالماء. خب شبهه مفهومیه ماء که شد رجوع می کنیم به اغسل. آقا! وقتی آمد گفت لابد من الماء، عرف می گوید معلوم می شود در مقام بیان نیست که اغسله بکل مایع. نه اینکه در مقام بیان بود که اغسله بکل مایع، منتهی با مخصص و مقید منفصل گفت لابد من الماء. این عرفی نیست. باید این موردی که ما از آن بحث می کنیم شبهه مفهومیه مخصص منفصل می شود به عام رجوع کرد یا نه، این مورد خارج شده فرد نادر باشد. فرد غالب بماند تحت عام. در مثل إغسله که با خطاب منفصل می گوید که لابد من الماء شما اکثر افراد غسل را خارج کردید، غسل به تمام مایعات را خارج کردید فقط ماند غسل بالماء. این چه اطلاق و عمومی است؟ این کشف می کند که إغسله در مقام بیان نبوده نسبت به غسل به سائر مایعات. نمی شود در مقام بیان باشد نسبت به غسل به سائر مایعات ولکن با خطاب منفصل همه مایعات را خارج کند فقط ماء را نگه بدارد. اینکه نمی شود. "فما استیسر من الهدی" در مقام بیان باشد که در هر مکانی شد مانعی ندارد. بعد با مخصص منفصل همه مکانها را خارج کند فقط منا را نگه دارد. اینکه نمی شود. اینها کشف می کند که آن خطاب عام و مطلق در مقام بیان نبوده است. از حیث مکان ذبح، از حیث ما یغسل به در خطاب إغسله.

 این یک نکته، که ما معتقدیم در اینگونه موارد اشکال به مشهور وارد است. حالا مشهور اگر سخنگو ندارد لااقل اشکال به امثال آقای صدر که صریحا در فقه استدلال می کنند در این موارد به عام منفصل اشکال وارد است.

سؤال وجواب: عرض می کنم این بحث ما بحثی است اعم از عام یا مطلق. اصلا در عام عرفی نیست که بگوید فما استیسر من الهدی فی أی مکان شئت، بعد در یک جای دیگر بگوید لا ذبح الا بمنی، در اینجا اصلا اینجور صحبت کردن مستهجن است. ولکن چون بحث ما اعم است عملا از حیث عام ومطلق، چون در بحث مطلق که این بحثها را تکرار نکرده اند اکتفا کرده اند به همین مطالب. لذا ما مجبوریم هر چی از عام صحبت می کنیم یک گریزی هم به مطلق بزنیم. این یک اشکال.

اشکال دوم: این است که: در این مثال هایی که زده شده مثل منا، ما دیروز عرض کردیم اصلا ما اینها را شبهه مفهومیه نمی دانیم برای مخصص منفصل. شبهه مفهومیه مخصص منفصل آن شبهه ای است که مولا نتواند نسبت به آنها بگوید نمی دانم حکمم چیست. یعنی نسبت مولا و عبد به اینها یکسان نباشد. مولا اعرف است به کیفیت حکمش. هر کجا که مولا اعرف بود به کیفیت حکمش، آنوقت خطاب مبین نبود می شود شبهه مفهومیه. مثلا مولا گفت اکرم کل عالم، بعد بطور منفصل گفت لاتکرم موالیک. نمی دانیم موالیک یعنی عبیدک یا ابناء عمک. چون وإنی خفت الموالی من ورائی یعنی ابناء عمی، گاهی هم مولا فلان یعنی عبد فلان. لا تکرم موالیک نمی دانیم یعنی ابناء عمک یا عبیدک، که متباینین هستند. اما خود مولا نمی تواند بگوید مقصودم چیست. یا در همین مثال لاتکرم العالم الفاسق مولا نمی تواند بگوید من دانم مقصودم مطلق گنهکار است یا مرتکب کبیره است. جناب مولا خودت همین الان گفتی لاتکرم العالم الفاسق چه جور نمی دانی. لفظ را نمی توانی معنا کنی از نظر یک مولای عرفی مثل ما، تو هم فرض کن یک مولای عرفی هستی مثل ما لفظ فاسق برایت مجمل است، اما منوی خودت که به این لفظ بند نیست. تو ما فی الضمیرت برایت روشن است. لفظ را برای تفهیم به مخاطب انتخاب کردی. ولذا می توانستی لفظ عاصی انتخاب کنی همه را راحت کنی، یا لفظ مرتکب کبیره انتخاب کنی همه را راحت کنی، آمدی یک لفظ مجمل انتخاب کردی مردم را گرفتار کردی. اما از خودت بپرسند ما هو مرادک نمی توانی بگوئی لا ادری. این شبهه مفهومیه است که مولا نتواند بگوید لا ادری.

اما در این مثال منا و ماء و امثال ذلک مولا بما هو مولای عرفی چه بسا می گوید لا ادری. چطور؟ مولا گفته اغسل وجهک بالماء. عبد می رود همین آبی را که داخلش نمک ریخته می برد نزد مولا، می گوید مولا هل هذا ماء أم لا؟ می گوید من چه می دانم برو از عرف بپرس. شاهدش این است که خود شما که الان رفتی از مولا پرسیدی که هل هذا ماء أم لا، یک روزی هم خودت مولا می شوی. حداقل آقای خودت که هستی، نذر می کنی که لله علیّ أن اغسل وجهی بالماء. بعد می گوئی خب بالاخره ماء صادق است بر این آبی که در او نمک هست یا نه. می بینی نمی دانی. می گوئی عجب، چطور می شود که ما نمی دانیم این آب است یا نه ولی گفتیم لله علیّ أن اغسل وجهی بالماء؟ بعد می گوئی من مقصودم این بوده که لله علیّ أن اغسل وجهی بما هو ماء عرفا.

در منا از نگاه یک مولای عرفی، نگاه نکنید که مولای حقیقی عالم الغیب و الشهادة است، ما ملزمیم با کلام مولای حقیقی هم در حد یک ظاهر عرفی عمل کنیم که دارد به عنوان یک مقنن سخن می گوید. مقنن وقتی می گوید إذبح فی منی، می پرسیم منا کجاست؟ می گوید إسئل العرف. کما فی الروایة که حضرت فرمود در وادی محسر هروله مستحب است[[1]](#footnote-1)، یک عده ای هروله نکردند، آمدند خدمت امام علیه السلام، امام پرسیدند هروله نکردید؟ گفتند نه، فرمود برگردید بروید هروله کنید. گفتند نمی دانیم وادی محسّر کجاست، حضرت فرمود بپرسید. یعنی ممکن است معلوم نباشد وادی محسّر کجاست، امام هم بما هو انسان عادی لا بما هو عالم الغیب از مردم سؤال کند که وادی محسّر کجاست، عرف آنجا می دانستند. ولی حکمی که می دهد این است که می گوید ما هو وادی محسّر عرفا. ما هو منی عرفا. یا مسافر یقصر. آقا من بناست یک سال و نیم قم بمانم درس بخوانم، هر هفته می روم تهران و برمی گردم. آقای سیستانی می گویند اگر یک سال ونیم را با تابستانش در قم می مانی تو دیگر مسافر نیستی، تابستان را حذف می کنی احتیاطا دو سال در قم بمانی تو مسافر نیستی. آقای خوئی می فرماید حتما دو سال باید بمانی تا مسافر نباشی. یعنی بنا داشته باشی دو سال بمانی، یک سال ونیم کافی نیست. اقایان دیگر جورهای دیگر صحبت کردند. حالا ما شک داریم که این یک سال ونیم عرفا به ما مسافر می گویند که از تهران می آییم یک هفته می مانیم ولی یک سال ونیم می خواهیم درس بخوانیم یا نمی گویند؟ خب شک کردیم. نمی توانیم رجوع کنیم به کل مکلف یتم. چرا؟ برای اینکه المسافر یقصر یعنی ما هو مسافر عرفا. مولا بما هو مولا هم چه بسا نداند که مولا به ما مسافر می گوید یا نه. مثل اینکه در قرآن آمده است که انفاق به معروف کنید امساک به معروف کنید، یعنی هر عرفی یک امساک به معروف دارد یک انفاق به معروف دارد. به مولا بگوئیم مولا ما اینجور انفاق می کنیم بر زوجه این انفاق به معروف هست یا نه؟ می گوید من چه می دانم بروید از عرف خودتان بپرسید. این یعنی ما هو انفاق بمعروف عرفا، ما هو امساک بمعروف عرفا، من هو مسافر عرفا و هکذا. اینها نسبت مولا بما هو مقنن لا بما هو عالم الغیب با عبد به این علی حد سواء است. ولذا عام ظهور ندارد که دارد تبیین می کند حال این شبهه مفهومیه را. هیچوقت کل مکلف یتم ظهور ندارد که دارد تبیین می کند حال این آقایی را که یک سال ونیم قم می ماند و بگوید این آقا مسافر نیست. همچنین چیزی نیست. بعد از کشف مراد جدی مولا که مسافر قصر می خواند، دیگر آن مراد جدی این می شود که کل مکلف لیس بمسافر عرفا. نه اینکه با تفاصیل بگوید که کل مکلف حتی هذا المکلف الذی یبقی فی مکان سنة و نصف. اینها نیست که.

ولذا اصلا ظهور ندارد عام در اینگونه موارد که می خواهد تبیین کند حال شبهه مفهومیه را، بگوید آن مقدار متیقن که خارج شد، اما این مقدار شبهه مفهومیه را خارج نکنید، من دارم می گویم اینها داخل در عام هستند. همچنین ظهوری ندارد.

این مطلب فقط عرض ما نیست، در کلام خود آقای صدر هم پیدا کردیم در بحوث 5/297، می گوید مراد از شبهه مفهومیه آنی است که نسبت مولا و عبد به آن علی حد سواء نباشد، یعنی مولا نتواند بگوید من نمی دانم مرادم چیست. این شبهه مفهومیه است. ولذا شبهه مفهومیه ماء، شبهه مفهومیه منا، شبهه مفهومیه مسافر، شبهه مفهومیه فائده در خمس، شبهه مفهومیه صله رحم، شبهه مفهومیه رحم، اینها کاری به شارع ندارد. مولا تبیین نمی کند معانی این الفاظ مجمله را. ولذا می بینید این نوع چیزهایی که اسمش شبهه مفهومیه است ولی از نظر ما شبهه مصداقیه است، اینها در هر لغتی شبهه مفهومیه است. شما الان همین آبی که یک مقدار نمک در آن ریختید، یعنی خود شما چند زبان بلدید، مثلا فارسی و عربی بلد هستید یک سری تان هم ترکی بلد هستید. می گوئید این آب است نمی دانم؟ هل هذا ماءٌ؟ نمی دانم. ترکی هم می گوئید باز می گوئید نمی دانم. انگلیسی هم می گوئید باز می گوئید نمی دانم. پس این یک چیزی نیست که به وضع این لفظ خیلی مربوط باشد. این فرق می کند با شبهات مفهومیه. خب شبهه مفهومیه فاسق، جای فاسق یک لفظ دیگری بگذار، لفظ عاصی بگذار، معنایش روشن است، لفظ مرتکب کبیره بگذار، معنایش روشن است. ولذا در مثل فاسق و اینها شبهه مفهومیه فرض می شود. وبه نظر ما در این شبهه مفهومیه با این تعریفی که ما کردیم که لایمکن أن یقول المولی لا أدری ما هو مرادی، وضمنا اکثر افراد را هم خارج نکرد، مثل "فما استیسر من الهدی" نبود که بعدش گفت لا ذبح الا فی منی. البته در عام این فرض دوم پیش نمی آید، در مطلق پیش می آید. اگر اینجوری بود چرا در شبهه مفهومیه نشود به عام رجوع کرد؟.

مثل این می ماند که ما نمی دانیم، یک راوی به ما گفت مولا گفته است لاتکرم العالم العاصی، یک راوی دیگر گفت اشتباه نکن مولا گفت لاتکرم العالم المرتکب الکبیرة. راوی ها اختلاف کردند در اینکه مخصص به چه لفظی بود. خب شما در عالم مرتکب صغیره نمی گوئید شک در تخصیص زائد دارم؟ می گوئید دیگر. مولا یک لفظی را انتخاب کرد از فرهنگ خودش. گفت مثلا عالم دیز را اکرام نکن. می گوئیم مولا یک زبانی دارد که ما خوب نمی فهمیم، دیز یعنی چی. یکی می گوید فکر می کنم دیز یعنی عاصی، یکی می گوید فکر می کنم دیز یعنی مرتکب کبیره. خب واقعا دیز که موضوعیت ندارد برای مولا. واقع دیز یعنی معنای دیز مشخص نیست که آن چیزی که مولا در لحاظش اخذ کرد نمی دانیم عاصی را اخذ کرد یا مرتکب کبیره را. خب این مثل این می ماند که دو تا راوی یکی می گوید مولا گفت لاتکرم العاصی، دیگری می گوید اشتباه نکن مولا گفت لاتکرم مرتکب الکبیرة. بلا اشکال عرف رجوع می کند به اکرم کل عالم، چون شک در تخصیص زائد است نسبت به مرتکب صغیره. اینی که گفتند ما می دانیم مدلول فاسق خارج شده، خب معنای فاسق بما هو معنای فاسق که برای مولا ارزش ندارد. این در مقام ابراز است گفته لاتکرم العالم الفاسق. در مراد مولا که موضوع حکمش هست ذات مفهوم را می بیند، وآن مفهوم، مفهوم روشنی است. آن مفهوم کاری ندارد به لفظ فاسق. در مقام ابراز مولا چه بسا خودش و چه بسا نقله کلامش مجمل گوئی کردند یا بعدا برای ما مجمل شد. این هم از بد شانسی ماست. و الا در مقام لحاظ مولا که اجمالی نیست. این لفظ هم موضوعیت ندارد برای مولا. در مراد مولا که این لفظ اخذ نمی شود. مولا این الفاظ را برای تفهیم به ماها بکار می برد. والا در مقام اراده نفسانیه اش برایش کاملا روشن است آن چیزی که مرادش هست که حالا یا عاصی است و یا مرتکب کبیره. منتهی این لفظی را که بکار می برد برای تفهیم به ما، چه بسا لفظ مبین انتخاب می کند مشکل حل است، چه بسا لفظ مجمل انتخاب می کند مشکل پیش می آید، والا در تخصیصش در مقام جعل و ثبوت جعل این لفظ اخذ نشده است.

ولذا لا مانع من التمسک بالعام فی الشبهة المفهومیة للمخصص المنفصل به همین معنایی که برای شبهه مفهومیه کردیم. نه آن معنای دیگران. شبهه مفهومیه ماء و منا اصلا شبهه مفهومیه نیست در حقیقت. اصلا شارع که می گوید إغسل وجهک بالماء یعنی إغسل وجهک بالماء عرفا. و این مایع مشکوک شبهه مصداقیه ما هو ماء عرفا است. آنها شبهه مصداقیه اند.

ولذا به نظر ما این بحث روشن است.

بله شبهه مفهومیه دلیل حاکم آن حساب جدایی دارد که انشاءالله فردا عرض می کنیم.

1. - هروله مثل شتر راه رفتن است که این هروله در دو جا مستحب است یکی در قسمتی از صفا و مروه ویکی هم وقتی از مشعر پیاده می آیی طرف منا، پانصد متر از وادی محسر برای پیاده ها مستحب است. هر چند این سنت الان فراموش شده است. [↑](#footnote-ref-1)